

## پژوهشی در ماهیت فقهی حکم بیع مجهول بالاستقلال<sup>۱</sup>

سید محمد حیدری خورمیزی\*

### چکیده

علم متعاقبین به مقدار و کیفیت عوضین، شرط صحت بیع است. یعنی عوض - اعم از مبیع و ثمن - باید از نظر مقدار، جنس و اوصاف تأثیرگذار در قیمت معلوم باشند و مجهول بودن عوض در هریک از ابعاد یاد شده موجب عدم انعقاد بیع می‌شود. ادله‌ای که برای آن ذکر شده عبارتند از: حدیث نفی غرر، روایات، اجماع که در اجماع مناقشه کبروی شده است، یعنی هر چند وجود اجماع در این مسأله مسلم است، اما مدرک حکم حدیث نبوی مشهور بین فریقین است. بنابراین اجماع تعبدی نداریم. لذا شرط صحت معامله آن است که طرفین معامله نسبت به معامله‌ای که واقع می‌سازند، آگاهی کامل داشته باشند؛ زیرا در صورت جهل به مورد معامله، آن معامله غرری است و چنین معامله‌ای مورد نهی شارع مقدس است، چنانکه در حدیث آمده است: «نهی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ... عن بیع الغرر».

**کلید واژه‌ها:** سرقت، اموال شراکتی، ملکیت مشاع، غنیمت، شبهه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

## ۱- مقدمه

مسئله بیع و داد و ستد از دیرباز جزو مهمترین دغدغه‌های بشر برای حیات و زنده بودن در این عالم فانی است و از منظر فقه نیز خرید و فروش در عرصه‌های گوناگون زندگی انسان نقش اساسی دارد؛ بنابراین از مشهورات در فقه، لزوم تعیین قطعی ثمن و علم طرفین به آن در هنگام انعقاد قرارداد بیع است؛ به طوری که اگر چنین امری محقق نباشد، بیع باطل است. از سوی دیگر امروزه در بسیاری از موارد، طرفین آگاهی کاملی از عوضین ندارند یا دست کم در یکی از عوضین برای آنان یا یکی از آنها ابهام وجود دارد. جهل در مبیع بر سه قسم است: اول آن که مبیع مجهول باشد و در واقع معین نباشد مثل فروختن یکی از این دو پارچه بلا تعیین یا فروختن یکی از این پارچه‌ها که نزد زید است. دوم آن که جهل آن مستلزم غرر باشد و مراد از غرر آن است که محل احتمال ضرر باشد و به نوعی باشد که عقلاً بگویند فلان کس پول خود را در معرض تلف و ضیاع در آورده مثل خریدن پارچه که در این صندوق است و نمی‌داند چه جنسی است خوب است یا بد. سوم آن که مبیع مکیل یا موزون یا معدود باشد و کیل یا وزن یا عدد آن مجهول باشد. پس اگر جهل در همه مبیع یا بعضی از آن به یکی از این سه نوع باشد بیع فاسد است. پژوهش حاضر در مورد ماهیت فقهی حکم بیع مجهول بالاستقلال است که در مقابل بیع مجهول بالضمیمه می‌باشد. که در آن از روش پژوهش نقلی و حیانی و همچنین تلفیقی از شیوه‌های پژوهش مرسوم در حوزه فقه بهره برده است. از آنجا که غالب فعالیت علمی و پروژه‌های تحقیقاتی ناشی از دغدغه ذهنی و علمی نویسندگان می‌باشد این مسئله نیز موضوعی بود که به عنوان یک سؤال و مسئله فقهی برای نگارنده جذابیت خاص خود را داشت، چرا که بیع مجهول، موضوعی است که مورد ابتلای مردم و دارای ضرورت برای جامعه است. هدف در این پژوهش علمی، بازخوانی کلمات فقها، نقد و بررسی و تحلیل دلایل مسئله از آیات و روایات و معرفی بیع مجهول و بررسی ماهیت فقهی آن و همچنین روشن شدن موارد مورد ابتلا و ثمرات کاربردی آن است.

## ۲- مفهوم بیع

کلمه بیع از اضداد است یعنی به دو معنای متضاد آمده که عبارتند از فروختن و خریدن (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۸، ۲۳). رَبِّمَا سَمَّى الشَّرَى بَيْعاً وَ الْمَعْنَى وَاحِدٌ (احمد بن فارس، ۱۴۰۴، ۱، ۳۲۷). بیع دادن

جنس و اخذ قیمت و شراء دادن قیمت و گرفتن جنس است (راغب، ۱۴۱۲، ۱۵۵). بنابراین بیع در لغت به معنی فروختن و خریدن هر دو آمده؛ اما بیع به معنای مشهور فروش می-باشد (یعنی دادن جنس و اخذ قیمت) در مقابل آن «شراء» می‌باشد که به معنای خرید است و گاه به خرید و فروش نیز بیع گفته می‌شود. در اصطلاح عبارت است از انتقال عین مملوکه از شخصی به دیگری به عوض مقدر و بر وجهی که طرفین راضی به آن باشند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ۲، ۷۶).

### ۳- مفهوم غرر

«غرر» در لغت به معنای متعدد ذکر شده؛ مانند غفلت، خدعه، خطر. در لسان العرب به معنای خطر اشاره شده است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۵، ۱۳). در صحاح به سه معنای غفلت و خدعه و خطر تصریح کرده است (جوهری، ۱۴۱۰، ۲، ۷۶۸).

شیخ انصاری ابتدا سخن کسی را نقل می‌کند که می‌فرماید؛ غرر، آن احتمالی (ریسک) است که عرف از آن دوری می‌کند و کسی را که به آن اعتنا ندارد، سرزنش می‌کند؛ (شیخ انصاری، ۱۴۱۱، ۲، ۱۹۹)؛ سپس آن را رد کرده، می‌گوید: «غرر، دائر مدار آن چه ذکر شد، نیست» (همان، ۲۰۰). حتی می‌فرمایند که «بیع غرر عبارت است از چیزی که مجهول باشد و به سبب جهالت مشتری گول و فریب خورد».

امام خمینی (ره) در یک جا از گفتار شیخ انصاری مبنی بر این که به اتفاق همه، جهل در معنای غرر دخالت دارد، تعجب کرده، می‌فرماید: این مطلب از هیچ کتاب لغوی آشکار نیست (موسوی خمینی، ۱۴۲۱، ۳، ۲۹۷)، سپس در جای دیگر به همین نظر تمایل می‌یابد (همان، ۳، ۳۹۲). با توجه به موارد استعمال واژه غرر، معنای اصطلاحی آن همان جهل است و در اصطلاح به هر نوع معامله‌ای که در آن جهل باشد بیع غرری گفته می‌شود.

### ۴- آرای فقهای امامیه در بیع مجهول بالاستقلال

#### ۴-۱- معلومیت ثمن

**قول اول:** شرط است که قدر و جنس و وصف ثمن معلوم باشد و اگر به حکم یکی از طرفین شود یعنی تعیین آن به یکی از طرفین سپرده شود عقد منعقد نمی‌گردد (محقق حلی، ۱۴۰۸، ۲، ۱۱).

**قول دوم:** اگر تعیین ثمن به یکی از طرفین عقد، یا شخص ثالثی، یا عرف و عادت‌ی که در تعیین مقدار یا جنس یا وصف ثمن هست واگذار گردد، عقد منعقد نمی‌شود و در اصل اعتبار علم طرفین به ثمن میان فقیهان اختلافی نیست مگر اسکافی. اما این سخن متروک است بلکه پیش از اسکافی و هم پس از او اجماع فقها بر خلاف این رأی است (نجفی، ۱۴۰۴، ۲۲، ۴۰۵).

**قول سوم:** از اسکافی چنین نقل شده است: اگر بیع بر مبیعی که برای طرفین معلوم است واقع شود، در حالی که ثمن برای یکی از آنان مجهول است، جایز و ممضی می‌باشد، در صورتی که آن را به صورت لازم (غیرخیاری) منعقد نکنند و برای مشتری وقتی به ثمن عالم شد خیار باشد، مانند این که به بایع گفته شود یک کر طعام به من بفروش به همان قیمتی که به دیگران می‌فروشی، اما اگر هنگام بیع، طرفین به مقدار ثمن جاهل باشند، بیع ممضی نیست و منفسخ است (همان، ۴۰۶).

**قول چهارم:** صاحب حدائق نیز نخست نظر مشهور فقها را به این صورت نقل می‌کند: «تصریح کرده‌اند که علم به مقدار، وصف و جنس ثمن پیش از واقع ساختن عقد بیع، شرط است...». در برابر این سخن مشهور، وی با استناد به روایتی صحیح‌السنده نظری دیگر ارائه می‌کند: «آنچه که ذکر کرده‌اند مبنی بر عدم صحت به حکم یکی از طرفین، گرچه در تذکره ادعای اجماع بر این مسأله شده، اما صدوق در من لایحضره الفقیه و شیخ طوسی در تهذیب از حسن بن محبوب از رفاعة نقل کرده‌اند...» سپس متن روایت را ذکر می‌نماید که اندکی بعد بیان خواهد شد. وی درباره سند روایت توضیح می‌دهد: «نظیر این روایت را ثقه الاسلام کلینی از گروهی، از سهل و احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، نقل کرده است... و صحت طریق [روایی] کلینی آشکار است... بنابراین به روایت از ناحیه سند هیچ اشکال و خللی وارد نیست (بحرانی، ۱۴۰۵، ۱۸، ۴۶۰).

## ۴-۲- ادله فقها

### الف) اجماع

در کلام عده‌ای از فقها، ادعای اجماع شده (علامه حلی، ۱۴۱۳، ۵، ۲۴۳؛ شهید ثانی، ۱۴۱۲، ۱، ۲۸۵). ادعای اتفاق شده است. حتی ادعا شده که اجماع مسلمین بر بطلان چنین بیعی قائم است (ابن ادریس، ۱۴۱۰، ۲، ۲۸۶). یعنی مسأله فراتر از یک عقیده مذهبی بوده و مورد توافق همه مذاهب اسلامی است. صاحب جواهر نیز با استناد به اجماع، علم به ثمن را از شرایط صحت بیع می‌داند

(نجفی، ۱۴۰۴، ۲۲، ۴۰۵ و ۴۰۶).

**ب) روایات:**

**روایت اول:** رَوَاهُ الصَّدُوقُ فِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ بِأَسَانِيدٍ تَقَدَّمَتْ فِي إِسْبَاغِ الْوُضُوءِ عَنِ الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ ع نَحْوَهُ وَ زَادَ وَ قَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص عَنْ بَيْعِ الْمُضْطَرِّ وَ عَنْ بَيْعِ الْغَرَرِ (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۱۷، ۴۴۸).

مرحوم صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا با اسانیدی که در باب اسباغ الوضوء مقدم شد «و فی عُيُونِ الْأَخْبَارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الشَّاهِ الْمَرْوَزِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرِ الطَّائِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرَّضَا ع وَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ بَكْرِ الْخَوْزِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَارُونَ بْنِ مُحَمَّدِ الْخَوْزِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ الْفَقِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَرَوِيِّ عَنِ الرَّضَا ع وَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ الْعَدَلِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَهْرَوَيْهِ الْقَزْوِينِيِّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سَلِيمَانَ الْفَرَّاءِ عَنِ الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (همان، ۱، ۴۸۸).

از امام هشتم از پدران بزرگوارش از حضرت علی علیه السلام مثل این روایت را آورده (فی ذَلِكَ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ يُبَايِعُونَ الْمُضْطَرِّينَ أَوْلِيَّكَ هُمْ شِرَارُ النَّاسِ). و اضافه کرده که پیامبر از بیع مضطر و بیع غرری نهی کرده است.

حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ، وَعَثْمَانُ، ابْنَا أَبِي شَيْبَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنْ بَيْعِ الْغَرَرِ» (سنن ابی داوود، بی تا، ۳، ۲۵۴).

وَحَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِدْرِيسَ وَيَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ وَأَبُو أُسَامَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ وَحَدَّثَنِي زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ وَاللَّفْظُ لَهُ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنِي أَبُو الزِّنَادِ عَنِ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ بَيْعِ الْحِصَاةِ وَعَنْ بَيْعِ الْغَرَرِ (صحيح مسلم، بی تا، ۵، ۳).

تردید در ضعف سند این روایت نیست؛ زیرا روایتی نبوی است و از طریق امامان علیهم السلام تأیید نشده؛ هر چند استدلال به آن مشهور است؛ بنابراین اگر استناد مشهور فقیهان به روایت ثابت شود و از طرفی، استناد مشهور را جبران کننده ضعف سند روایت بدانیم، مطلوب ثابت است و گرنه استدلال به آن روایت صحیح نیست، و اثبات هر یک از آن دو (صغری و کبری) جداً مشکل است

(خوبی، بی‌تا، ۵، ۲۵۶).

اما بیشتر کسانی که به این روایت استناد کرده‌اند، خود را از بحث سندی بی‌نیاز یافته‌اند. چون این روایت نزد همه علما متفق علیه است. لذا [ضعف سندی آن] با شهرت عظیمی که نسبت به آن محقق است، جبران می‌شود، پس این روایت در شمار روایاتی است که در حجیتشان تردیدی نیست. اگر بپذیریم که شهرت، ضعف سند روایت را جبران نمی‌کند اما در خصوص این مورد، نکته‌ی بالاتری وجود دارد و آن این که تأمل در سخنان بزرگان فقه نشان می‌دهد در استدلال به این روایت، اتفاق نظر هست و اتفاق، از شهرت بالاتر است؛ چرا که بر فرض شهرت جبران‌کننده ضعف سند نباشد، اتفاق جابر است.

**روایت دوم:** مضافاً به دو دلیل اصلی (اجماع و حدیث نبوی) مؤیدی هم بر بطلان بیع بدون علم به ثمن، وجود دارد: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: يُكْرَهُ أَنْ يُشْتَرَى الثُّوبُ بِدِينَارٍ غَيْرِ دَرْهَمٍ لِأَنَّهُ لَا يُدْرَى كَمِ الدِّينَارِ مِنَ الدَّرْهَمِ (کلینی، ۱۴۰۷، ۵، ۱۹۷).

مثلاً اگر گفته شود بهای این کالا ده هزار تومان است باستثنای یک دلار، این معامله مورد کراهت است، حضرت فرمود: من کراهت دارم یا مکروه است کسی پارچه‌ای به این نحو خریداری کند. پارچه را به یک دینار مگر یک درهم خریدم، یعنی یک درهم کمتر از یک دینار باشد و علت کراهت آن است که مشتری نمی‌داند که دینار چه نسبتی با درهم دارد؟ آیا  $\frac{1}{5}$  است؟ یا  $\frac{1}{10}$  یا  $\frac{1}{20}$ ؟ و... به حسب امکان و ازمنه و دراهم و دنانیر متفاوت است: چه بسا در بعض شرایط یک دینار مساوی با یک درهم باشد که استثناء مذکور، بی‌جا است. البته می‌توان این اشکال را کرد که فرض نادر کالعدم است. در هر صورت ممکن است یک دینار معادل پنج درهم باشد که یک درهم نسبتش به یک دینار  $\frac{1}{5}$  است، ممکن است  $\frac{1}{10}$  باشد و... چون دقیقاً معلوم نیست و دوران میان اقل و اکثر است لذا معامله‌ی مذکور صلاح نیست. پس باید ثمن معلوم باشد. از این تعلیل امام استفاده می‌شود که معامله مجهول غیرنافذ و نامعتبر می‌باشد.

با توجه به تعلیل مذکور می‌توان چنین استناد کرد که هرگاه استثنای درهم از دینار، به دلیل معلوم نبودن نسبت دینار به درهم موجب جهل به ثمن باشد، بیع به حکم یکی از طرفین - یعنی تعیین ثمن به یکی از طرفین واگذار شود- به طریق اولی باطل است، زیرا در این فرض، ثمن راساً و

کلاً مجهول است. نهایت چیزی که از این روایت استفاده می شود این است که معامله مکروه است و کراهت اعم از حرمت است و بر فرض که حرمت استفاده شود اما دلالت بر فساد معامله نمی کند چون ملازمه‌ای بین احکام تکلیفی و وضعی نیست. لذا دلیلی خاص بر اعتبار علم به ثمن در بیع نداریم.

**روایت سوم:** الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنِ رِفَاعَةَ النَّخَّاسِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع قُلْتُ سَأَوْتُ رَجُلًا بَجَارِيَةً فَبَاعَنِهَا بِحُكْمِي فَقَبَضْتُهَا مِنْهُ عَلَى ذَلِكَ ثُمَّ بَعَثْتُ إِلَيْهِ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ فَقُلْتُ هَذِهِ أَلْفُ دِرْهَمٍ حُكْمِي عَلَيْكَ فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا مِنِّي وَ قَدْ كُنْتُ مَسِسْتُهَا قَبْلَ أَنْ أُبْعَثَ إِلَيْهِ أَلْفُ دِرْهَمٍ قَالَ فَقَالَ أَرَى أَنْ تُقَوِّمَ الْجَارِيَةَ قِيمَةً عَادِلَةً فَإِنْ كَانَ قِيمَتُهَا أَكْثَرَ مِمَّا بَعَثْتَ إِلَيْهِ كَانَ عَلَيْكَ أَنْ تَرُدَّ إِلَيْهِ مَا نَقَصَ مِنَ الْقِيمَةِ وَإِنْ كَانَ قِيمَتُهَا أَقَلَّ مِمَّا بَعَثْتَ إِلَيْهِ فَهُوَ لَهُ قَالَ قُلْتُ أَرَأَيْتَ إِنْ أَصَبْتُ بِهَا عَيْبًا بَعْدَ مَا مَسِسْتُهَا قَالَ لَيْسَ لَكَ أَنْ تَرُدَّهَا وَ لَكَ أَنْ تَأْخُذَ قِيمَةَ مَا بَيْنَ الصَّحَّةِ وَ الْعَيْبِ (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۷، ۶۹).

**ترجمه:** به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم مردی جاریه‌ای داشت من با او مساومه می کردم (یعنی در تعیین قیمت آن بحث می کردیم و گفت وگویی قبل از معامله داشتیم). آن مرد جاریه‌اش را به من فروخت و تعیین ثمن را به حکم و رأی من واگذار کرد (بیع به حکم مشتری) و من هم جاریه را از او گرفتم و بردم، سپس هزار درهم برای او فرستادم و به او گفتم: تو تعیین ثمن را به من واگذار کردی و حکم من این است که هزار درهم باشد و تو باید آن را از من قبول کنی. آن مرد امتناع کرد و هزار درهم را قبول نکرد و این در حالی بود که پیش از ارسال درهم به سوی او من با جاریه تماس پیدا کرده بودم، حال چه کنم؟

حضرت فرمود: به نظر من باید جاریه را عادلانه قیمت کنید، آن گاه اگر قیمت واقعی بیش از هزار درهم بود، تو باید جبران کنی و مبلغی را که کم دارد به او بدهی تا قیمت واقعی پرداخت شود. اگر قیمت واقعی کمتر از هزار درهم بود، تماماً مال بایع است و تو حق نداری آن را کم کنی (چون خودت تعیین کردی و راضی شدی که ثمن این باشد). به امام (علیه السلام) عرض کردم: اگر در جاریه عیبی یافتم چه کنم؟ فرمود: حق ردّ نداری (چون وطی مانع از ردّ است) و فقط می توانی ارش بگیرد یعنی قیمت مابین صحیح و معیوب را از فروشنده بگیری.

این روایت، با مدعای مشهور ناسازگار است؛ زیرا علم به مقدار، جنس و وصف ثمن، پیش از وقوع عقد بیع، لازم است و بر این حکم اتفاق نظر است. اما اگر بیع به حکم احدهما باطل بود نوبت نمی رسید به تفصیلات امام که اگر کمتر از قیمت واقعی دادی باید جبران کنی و... اینها با فرض

صحت می‌سازد، پس حدیث مزبور دلیل بر صحت بیع بدون تعیین ثمن است.

#### ۴-۳- نقد و بررسی

اگر بیع به حکم مشتری صحیح باشد باید ثمن همان هزار درهم باشد (ثمن المسمی) نه چیز دیگر. آنگاه چرا امام (علیه‌السلام) طرف را ملزم کرده به این که عادلانه قیمت کنند و ثمن واقعی (ثمن المثل) را به بایع بدهد؟ این مطلب با حکم به صحت نمی‌سازد.

اما بیع مذکور شرعاً صحیح است و حکم مشتری هم به قیمت عادلانه تنزیل می‌شود نه این که هر طور مایل بود قیمت کند بلکه منصرف به قیمت واقعی یعنی ثمن المثل می‌شود. و اگر بیع به حکم مشتری فاسد باشد پس این دستورات چیست که دوباره قیمت شود و اگر کمتر داده جبران کند و... که این موارد با فرض صحت می‌سازد نه فساد؟ باز ناچاریم از تأویل در روایت، ضمناً تأویلات بر مبنای فساد بیع مزبور، خیلی بیش‌تر از مبنای صحت است و حتی بر فرض صحت، تنها در بخش اول جواب امام تصرف کردیم. ولی بر فرض فساد باید در سه فراز از صحیح‌ه تصرف کنیم؛

۱- این که راوی گفت: «باعنیها بحکمی» منظور این نیست که واقعاً بیعی صورت گرفته و از نوع بیع به حکم مشتری بوده بلکه منظور این است که: مشتری که رفاعه باشد نخاس بوده (یعنی کسی که کارش خرید و فروش است). و اهل خبره بوده و بایع به او اعتماد کرده و مساومه و بحث‌های قبل از معامله را تمام کرده و امر قیمت‌گذاری را به او واگذار کرده نه این که بیع به حکم انجام داده باشد بلکه تعیین ثمن را به مشتری واگذار کرده تا او عادلانه قیمت کند و پس از تعیین ثمن معامله را خود مشتری تمام کند یا به نحو معاطات که داد و ستد عملی است یعنی جاریه را به نیت معامله‌ی خود اخذ کند و هزار درهم را به بایع بدهد. و یا به نحو بیع به صیغه باشد که پس از تعیین قیمت از سوی مالک جاریه، به وکالت، انشاء ایجاب کند و خودش هم اصالتاً و برای خودش انشاء قبول کند. طبق این توجیه حدیث مذکور از بیع به حکم مشتری کلاً اجنبی است و دلیل بر صحت آن نیست پس بیع به حکم مشتری باطل است و روایت هم مربوط به فرض معاطات یا بیع به صیغه‌ای است.

۲- این که راوی گفت: فلم یقبلها، اگر منظور از «باعنیها بحکمی» آن باشد که آورده شد باید اضافه کنیم معامله به نحو مذکور مشروع و تمام است و صاحب جاریه هم باید ثمن را قبول کند پس چرا سخن از «لم یقبلها...» مطرح شده؟ توجیهش این است که: یا بعداً مالک جاریه متوجه شد که



مشتری در قیمت‌گذاری خطا کرده و قیمت جاریه خیلی بیش از هزار درهم است و بایع مغبون شده و لذا حق الخيار غبن دارد و عدم قبول ثمن برای این است که شاید معامله را فسخ کند و جاریه را بگیرد و یا مغبون هم نشده ولی مبیع جاریه است که موجود حیّ است روی این مبنا مالک اصلی حق دارد ثمن را قبول نکند، نه این که معامله باطل باشد.

۳ - این که امام (علیه‌السلام) فرمودند: «تقوم الجاریه بقیمه عادلّه فان کان قیمتها اکثر ممّا بعثتها الیه کان علیک تردّ ما نقص من القیمه ...» که کلمه‌ی علیک ظهور در وجوب دارد یعنی بر تو واجب است که آن چه از قیمت واقعی کمتر است بپردازی این برای چیست؟ اگر معامله بر نحو مذکور توجیه شد و از بیع به حکم مشتری اجنبی بود و حکم به صحت آن شد باید به همان ثمن المسیّ صحیح باشد پس چرا می‌فرماید: «کان علیک...؟» این مطلب دارای سه توجیه است؛

**توجیه اول:** یا حکم امام ارشادی است یعنی می‌دانی که بایع و مالک اصلی حق الخيار دارد و ممکن است معامله را فسخ کند و جاریه را بگیرد و نیاز به جاریه داری، لذا اگر می‌خواهی جاریه را از دست ندهی باید به نوعی مالک را راضی کنی و مبلغ کمبود را جبران کنی تا او از اعمال خیار منصرف شود و خیارش را ساقط کند.

**توجیه دوم:** یا حکم به لزوم ردّ ما نقص از این باب باشد که جاریه در دست مشتری حامله شده و امّ ولد گردیده و قابل نقل و انتقال نیست و به منزله‌ی تلف محسوب می‌شود، از طرفی هم صاحب اصلی روی خیار غبن یا حیوان حقّ دارد فسخ کند و اگر فسخ کرد چون نمی‌تواند جاریه را بگیرد پس باید ثمن واقعی آن را بپردازی و حکم امام به وجوب ردّ بر این فرض محمول است.

**توجیه سوم:** یا حکم امام را به صورت تلف جاریه حمل کنیم یعنی اینکه که امام فرمود: کان علیک ردّ ما نقص، در فرضی است که صاحب جاریه حق الخيار داشته و اعمال خیار کرده و از طرفی جاریه تلف شده، در این موارد حکم این است که چون خود عین قابل برگشت نیست باید قیمت واقعی آن را پردازد. شیخ اعظم این توجیه را قبول ندارد زیرا در آخر روایت سؤال از این است که حالا که جاریه معیوب است مشتری می‌تواند جاریه را ردّ کند و معامله را به سبب خیار عیب فسخ کند یا نه؟ امام فرمود: لیس علیک ان تردّها یعنی حق ردّ نداری. و این مطلب در صورتی است که جاریه موجود باشد. پس فرض تلف باطل است.

### ۵- ادله صاحب حدائق

محور سخن فقها در رد این روایت، اجماعی است که در تذکره بر این مسأله ادعا شده است و هیچ معارض دیگری جز این اجماع با آن روایت وجود ندارد... و به چنین اجماعاتی - که فراوان در کلام آنان یافت می‌شود- اعتمادی نمی‌تواند کرد... روایت ذکر شده، از هر معارض، رها و سالم است و از عمل به آن، گریزی نیست؛ بویژه آن که سند روایت صحیح است و نیز گفته صاحب من لا یحضره الفقیه آن را تقویت می‌کند، زیرا مضمونش را ذکر کرده و بنابر قاعده ای که در آغاز آن کتاب آورده، هر روایت مذکور در آن کتاب، مورد عمل صدوق است (بحرانی، ۱۴۰۵، ۱۸، ۴۶۱).

بحرانی توجّه دارد که مشهور افزون بر اجماع، به روایت نفی غرر نیز استناد کرده اند. در پاسخ به این استدلال می‌گوید: «غیر از اجماع مذکور دلیلی نیست، جز عموماتی که مشهور بدان اشاره کرده‌اند یعنی حصول غرر و بروز منازعه [که در صورت صحیح شمردن چنین معاملاتی پیش می‌آید]. و این عمومات - بر فرض اثبات سند و دلالتشان به روایت مذکور، تخصیص زده می‌شود، بلکه ممکن است بگوییم اجماع مذکور نیز بر فرض ثبوتش، به این روایت صحیح تخصیص زده می‌شود؛ زیرا این اجماع قوی تر از آیه و روایت نیست- اگر نگوییم ضعیف تر است - و می‌دانیم خبر صحیح می‌تواند مخصص عمومات آیات و روایت باشد: پس به طریق اولی می‌تواند مخصص اجماع نیز باشد، پس می‌گوییم بیع با ثمن تعیین نشده صحیح نیست (برابر اجماع) مگر آنکه تعیین ثمن به مشتری واگذار شده باشد (برابر روایت خاص) و این حکم چه مانعی دارد؟

### ۵-۱- نقد ادله صاحب حدائق

شش نکته و احتمال در کلام صاحب جواهر مطرح است تا برداشت صاحب حدائق از روایت

نفی شود؛

الف- «ان الخبر... لم یحکم بصحة البیع فیه علی نحو ما وقع فیه، بل بضمن المثل الذی لم یکن مقصودا لهم» (نجفی، ۱۴۰۴، ۲۲، ۴۱۲). مدعای صاحب حدائق آن است که بیع به حکم مشتری، صحیح است و به عنوان دلیل به صحیحه رفاعه تمسک نموده است؛ در حالی که در روایت فرموده بیع به همان صورتی که واقع شده، صحیح می‌باشد بلکه امام علیه السلام حکم نموده باید ثمن المثل را بدهد، که مقصود طرفین نبوده است، پس دلیل صاحب حدائق با مدعایش هماهنگی

ندارد.

ب- « مع اتحادہ و ہجرہ بین الطائفۃ » مستند صاحب حدائق اولاً یک روایت وحید است، ثانیاً این روایت متروک است و مورد توجه امامیه قرار نگرفته است.

ج- « و احتمالہ قضیہ فی واقعۃ » این روایت قابل استناد نیست، زیرا ممکن است در یک مورد مشخص صادر شده باشد و بیان حکمی فراگیر مخصص منظور نباشد.

د- « و الموافقة للعامة » تقریر اشکال آن است که این روایت با فتوای اهل سنت و جماعت موافق است. بنابراین احتمال می رود به دلیل تقیه صادر شده باشد و همان طور که در علم اصول فقه مقرر و مضبوط است یکی از شرایط حجیت روایت آن است که برای بیان حکم الله صادر شده باشد، نه از روی تقیه یا جهت دیگر. پس این روایت حجت نیست.

ه - « و التوکیل فی البیع الذی ینبغی فیہ مراعات ثمن المثل » تقریر اشکال آن است که فروشنده، خریدار را وکیل خود کرده که ثمن را تعیین نموده، بیع نماید، بنابراین بیع با ثمن مجهول انجام نشده است.

و- « و تلف الجاریہ و الشراء جدیداً بثلث المثل » اساساً امام (علیه السلام) معامله آنان را تأیید نفرموده است، اما از آنجا که در متاع تصرفات مالکانه شده، حکم کرده است بیع جدید و صحیحی بر آن انجام شود که قاعدتاً ثمن این متاع، همان ثمن المثل و قیمت بازار است.

## ۵-۲- نقد و بررسی

محدث بحرانی فرموده: بیع به حکم مشتری صحیح است به استناد صحیحی رفاعه سپس آورده: در این گونه موارد ثمن المسی داده نمی شود و به ثمن المثل منصرف می شود (این همان توجیه کلام امام بر فرض صحت است) این ضعیف است زیرا بیع به حکم مشتری را صحیح هم بدانیم باید تأویل مذکور را مرتکب شویم، فاسد هم بدانیم باید تأویل باشد و متعین نیست که احتمال اول را بگیریم و به ظاهر حدیث در هر حال نتوانستیم عمل کنیم. ضعیف تر از کلام حدائق کلام ابن جنید اسکافی است که گفته: اگر فروشنده ای به خریدار بگوید: این متاع را به شما فروختم به همان قیمتی که به دیگران فروخته ام (که خود مشتری از آن قیمت که به دیگران فروخته بی خبر است). این بیع صحیح است و بعداً اگر مشتری مطلع شد که به دیگران به قیمت گزافی فروخته، حق الخیار پیدا

می‌کند. وجه اضعف بودن آن است که مضافاً به غرری و باطل بودن، روایتی هم بر آن نیست در حالی که برای کلام حدائق روایتی پیدا شد و لو تأویل برده شد. ولی این فتوی هیچ مدرکی ندارد و بیع به حکم احدهما هم نیست. فتوای به خیار داشتن هم ناتمام است زیرا حق الخیار فرع بر صحت بیع است و بیع غرری از ریشه باطل است.

## ۶- علم به مثنی

### ۶-۱- اقوال فقها و ادله آنها

#### الف: اجماع

همان‌گونه که ثمن باید از حیث جنس و وصف و مقدار کاملاً معلوم باشد، همچنین مثنی نیز باید از حیث جنس و وصف و قدر، معلوم باشد. دلیل شرط مذکور اجماع و ادعای نفی خلاف است (ابن زهره، ۱۴۱۷، ۲۱۱)، در خصوص اجناسی که مکیل هستند یعنی به کیل و پیمانانه معامله می‌شوند ادعای اجماع کرده که باید کیل شوند و از این حیث مقدارشان معلوم گردد و بیع آنها به نحو گزاف (حدس و تخمینی) جایز نیست حتی مشاهده و دیدن هم کفایت نمی‌کند (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۳، ۱۶۲). باز ادعای نفی خلاف شده بر این که اموالی که موزون هستند یعنی به وزن کردن و کشیدن معامله می‌شوند حتماً باید وزن شوند و کیل در آنها کفایت نمی‌کند (ابن ادریس، ۱۴۱۰، ۲، ۳۲۱). مضافاً به مسأله‌ی اجماع، حدیث مشهور نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) را داریم که نهی النبی عن بیع الغرر باشد و بیع مجهول (متاعی که مقدارش معلوم نباشد) غرری و باطل است. و اجماعات مذکور هم به استناد این حدیث است و دلیل مستقلی نیستند. مضافاً به حدیث نبوی، در خصوص مکیل و موزون، اخبار فراوانی داریم که از لحاظ سند هم معتبر هستند و دلالت می‌کنند که حتماً باید به کیل و وزن معامله شوند و به نحو حدس و گمان و تخمین معامله نشوند.

#### ب: روایات

**روایت اول:** صحیح‌ه‌ی حلبی از امام صادق (علیه السلام): عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي رَجُلٍ اشْتَرَى مِنْ رَجُلٍ طَعَامًا عِدْلًا بِكَيْلٍ مَعْلُومٍ ثُمَّ إِنَّ صَاحِبَهُ قَالَ لِلْمُشْتَرِي ائْتِعْ مِنِّي هَذَا الْعِدْلَ الْآخَرَ بَعِيرٍ كَيْلٍ فَإِنَّ فِيهِ مِثْلَ مَا فِي الْآخَرِ الَّذِي ابْتَعْتَهُ قَالَ

لَا يَصْلُحُ إِلَّا أَنْ يُكَيْلَ وَ قَالَ مَا كَانَ مِنْ طَعَامٍ سَمَّيْتَ فِيهِ كَيْلًا فَإِنَّهُ لَا يَصْلُحُ مُجَازَفَةً هَذَا مَا يُكْرَهُ مِنْ بَيْعِ الطَّعَامِ (کلینی، ۱۴۰۷، ۵، ۱۷۹).

مردی دو لنگه (دو کیسه، دو ترازو، دو کندو و...) طعام دارد و مرد دیگری یکی از آن دو لنگه را با کیل و پیمانہ کردن از او که خریداری می‌کند، سپس فروشنده به مشتری می‌گوید: آن لنگه‌ی دیگر هم به اندازه‌ی همین لنگه‌ای است که خریداری کردی، پس بیا و آن دیگری را بدون کیل کردن به همان قیمت خریداری کن (تا زحمت کیل کردن را متحمل نشویم) آیا چنین معامله‌ای جایز است؟ امام در جواب سه جمله فرمود: ۱- لا یصلح الا بکیل: یعنی فقط باید به کیل معامله شود و جز این صلاح نیست. ۲- و ما کان من طعام سمیت فیہ کیلاً فانہ لا یصلح مجازفۃً ۳- هذا ممّا یکره من بیع الطعام: یعنی بدون کیل به نحو جزاف، در بیع طعام مکروه است.

#### ۶-۲- نقد و بررسی

هر سه جمله در روایت به نوعی دلالت دارند که طعام را باید به کیل فروخت و به نحو حدس و گمان و به صرف مشاهده نمی‌توان فروخت و معامله باطل است. ولی سه اشکال در رابطه با سه جمله‌ی حدیث مطرح است؛

**اشکال اول:** اشکال اول به جمله‌ی وسطی است؛ در این جمله دو احتمال وجود دارد و لذا

سبب اجمال حدیث می‌گردد؛

الف: در معامله طعام، که فروشنده و خریدار نام کیل را به زبان آورده‌اند حتماً باید به کیل معامله کنند و بدون آن صحیح نیست. در هر معامله‌ای که روی طعامی انجام گرفته و طرفین ذکری و اسمی از کیل نکرده‌اند، بدون کیل هم معامله صحیح است. پس این جمله ضابطه‌ی کلی نیست که مکمل حتماً باید به کیل معامله شود.

ب: جمله‌ی مذکور در مقام ضابطه باشد و منظور این باشد که طعام این خصوصیت را دارد که معمولاً با کیل معامله می‌شود و عادتاً چنین است و اگر فروشنده یا خریدار، اسمی از کیل بردند برای آن است که در واقع، طعام این‌گونه معامله می‌شود و بر حسب عادت آن را به زبان آورده‌اند و قید توضیحی است. بنابراین ضابطه‌ی کلی می‌شود که در طعام، عادت بر این است که با کیل معامله می‌شود و بدون آن صحیح نیست. ولی از آنجا که دو احتمال وجود دارد کلام مجمل می‌شود و از

قابلیت استدلال می‌افتد.

**پاسخ:** احتمال دوم، مطابق ظاهر حدیث است زیرا جمله‌ی مذکور در مقام اعطای ضابطه است که هر طعامی چنین است و کنایه از مکیل بودن طعام در میان عرف و بر اساس عادت است و بنابراین قابل استدلال است. مگر اینکه آورده شود که هیچ طعامی در خارج نیست الا اینکه مکیل یا موزون است (مگر زراعتی که هنوز در روی زمین برپا است و جمع‌آوری نشده که به آن هم طعام گفته نمی‌شود). از طرفی هم اصل در قید احترازی بودن و اصل در توصیف تنويع است یعنی اگر وصفی را ذکر می‌کنند برای بیان آن است که دو نوع وجود دارد و نوع واجد وصف حکمی و نوع فاقد حکم دیگری دارد. آنگاه با این که طعام همیشه مکیل یا موزون است معذک و وصف مذکور را آورده حتماً اشاره به احتمال اول است و اراده‌ی احتمال ثانی را بعید می‌نماید؛ درست است که اصل در قید احترازی بودن است ولی قرینه بر خلافش داریم و آن ظهور جمله مذکور در اعطای ضابطه‌ی کلی است و این باعث می‌شود که وصف مذکور را توضیحی و بیان عادت بدانیم نه احترازی. پس اشکال اوّل دفع شد و اجمالی نیست.

**اشکال دوم:** اشکال دوم به جمله‌ی اوّل است: طبق نصوص فراوان (روایات بعدی) و به حکم فتاوی فقها، اگر بایع اخبار به کیل یا وزن کند مشتری می‌تواند بدان اعتماد کند و فروشنده را تصدیق نماید و نیازی به کیل یا وزن دیگر نباشد، در حالی که جمله‌ی اوّل مشتمل بر حکم خلاف مشهور است و دلالت دارد بر این که: منحصرأ باید با کیل معامله کنند و حق ندارد به گفته‌ی بایع بسنده کند.

**پاسخ:** در فرض اخبار بایع به وزن یا کیل طعام، دو صورت متصور است؛

۱- گاهی مشتری بدان اعتماد نمی‌کند و تصدیق ندارد و می‌گوید این طعام دیگر را هم خریدم چه همان اندازه باشد که تو می‌گویی و چه بیشتر یا کمتر از آن باشد که در واقع به صورت گزاف معامله را تمام می‌کنند.

۲- و گاهی با تصدیق بایع و اعتماد به اخبار او معامله می‌کند. و منظور حدیث از «لا یصلح الا بکیل» صورت اول است و گر نه در فرض دوم مجازفه و گزاف صدق نمی‌کند، در حالی که منظور سایر نصوص و نیز فتاوی قوم صورت دوم است پس روایت مشتمل بر حکم خلاف مشهور نیست.

**اشکال سوم:** در پایان حدیث امام (علیه السلام) فرمود: هذا یکره... یعنی بیع طعام به نحو

گزارف (بدون کیل و وزن) مکروه است و کراهت دلیل بر بطلان نیست.

**پاسخ:** کلمه کراهت در روایات به معنای حرمت می باشد و حرمت در معاملات ظهور در فساد

دارد و بر فرض که چنین نباشد فقرات سابق حدیث در فساد آن کافی است.

**روایت دوم:** سماعه از امام صادق (علیه السلام): بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ زُرْعَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ شِرَاءِ الطَّعَامِ وَمَا يُكَالُ وَيُوزَنُ هَلْ يَصْلُحُ شِرَاؤُهُ بِغَيْرِ كَيْلٍ وَلَا وَزْنٍ فَقَالَ أَمَّا أَنْ تَأْتِيَ رَجُلًا فِي طَعَامٍ قَدِ كَيْلَ وَ وَزْنٍ تَشْتَرِي مِنْهُ مُرَابِحَةً فَلَا بَأْسَ إِنْ اشْتَرَيْتَهُ وَ لَمْ تَكِلْهُ أَوْ تَزِنَهُ إِذَا كَانَ الْمُشْتَرِي الْأَوَّلُ قَدْ أَخَذَهُ بِكَيْلٍ أَوْ وَزْنٍ فَقُلْتَ لَهُ عِنْدَ الْبَيْعِ إِنِّي أُرْبِحُكَ فِيهِ كَذَا وَ كَذَا وَ قَدْ رَضِيتُ بِكَيْلِكَ وَ وَزْنِكَ فَلَا بَأْسَ (حرعاملی، ۱۴۰۹ق)، ج ۳۴۵/۱۷.

روایت راجع به خریدن طعام و مطلق مکیل و موزون (عطف عام بر خاص است) پرسیدم که آیا اینها را بدون کیل و وزن می توان خرید؟ حضرت فرمود: اگر آنها را از مردی خریداری کنی که خودش کیل و وزن کرده و مقدار مبیع از پیش معلوم شده و خودش با کیل و وزن از مالک اصلی خریده و به شما می فروشد و اخبار به کیل و وزن می کند اشکالی ندارد که به نحو مرابحه ای با او معامله کنی و بگویی: فلان مبلغ به شما سود می دهد این طعامها را به من بفروش و راضی به کیل یا وزن او باشی.

**روایت سوم:** محمد بن حمران از امام صادق (علیه السلام): وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ اشْتَرَيْتُنَا طَعَامًا فَرَعِمَ صَاحِبُهُ أَنَّهُ كَالَهُ فَصَدَّقْنَاهُ وَ أَخَذْنَاهُ بِكَيْلِهِ فَقَالَ لَا بَأْسَ فَقُلْتُ أَيْ جُوزُ أَنْ أُبِيعَهُ كَمَا اشْتَرَيْتُهُ بِغَيْرِ كَيْلٍ قَالَ لَا أَمَّا أَنْتَ فَلَا تَبِعْهُ حَتَّى تَكِيلَهُ (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۱۷، ۳۴۵).

**ترجمه:** به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: طعامی را خریداری کردیم و صاحب طعام معتقد است که کیل کرده و ما او را بر این اخبارش تصدیق کردیم و به کیل او اخذ کردیم (آیا این صحیح است؟) امام فرمود: مانعی ندارد. عرض کردم: آیا جایز است که بدون وزن کردن آن را بفروشیم؟ حضرت فرمود: خیر، حق نداری بفروشی مگر اینکه کیل کنی.

دلالت این روایت هم مثل روایت قبل است که یا باید با کیل معامله شود و یا با اعتماد بر کیل فروشنده تا غرر مرتفع شود. اما اینکه چرا محمد بن حمران می تواند به قول بایع اعتماد کند ولی در فروختن باید کیل کند؟ پاسخ این است که؛ در معامله اول فروشنده طعام را کیل کرده و خریدار او را

تصدیق می کند ولی در معامله دوّم فروشنده (محمد بن حمران) طعام را کیل نکرده تا خریدار به گفته او اعتماد نماید.

## ۷- نتیجه

ثمن و مثن هر دو باید از حیث جنس و وصف و مقدار کاملاً معلوم باشند، دلیل شرط مذکور اجماع است. که مستند به روایت مشهور نبوی است، اما اجماع مدرکی و حتی محتمل المدرکیه، دلیل مستقل محسوب نمی‌شوند، ولی روایات، به خصوص روایت نبوی مشهور، نزد همه علما متفق علیه است. و ضعف سندی آن با شهرت عظیمی که نسبت به آن محقق است، جبران می‌شود، پس این روایت در شمار روایاتی است که در حجیتشان تردیدی نیست و مانند روایت صحیح است. حتی علاوه بر حدیث نبوی، در خصوص مکیل و موزون، اخبار فراوانی داریم که از لحاظ سند هم معتبر هستند و دلالت می‌کنند که حتماً باید به کیل و وزن معامله شود و به نحو حدس و گمان و تخمین معامله نشود. روایت دوم را نیز حداقل به عنوان مؤید می‌توان پذیرفت؛ وجه تعبیر به مؤید آن است که در صدر حدیث تعبیر به کراهت شده و دالّ بر تحریم و بطلان نیست. اما در مورد مثن نیز، روایت اول (صحیح‌ه‌ی حلبی) دلالت دارد که مکیل و موزون را فقط باید به کیل و وزن فروخت و بدون آن معامله باطل است. زیرا تنها راه رفع غرر همان کیل و وزن است. و هر سه جمله در این روایت به نوعی دلالت دارند که طعام را باید به کیل فروخت و به نحو حدس و گمان و به صرف مشاهده معامله باطل است. در روایت دوّم (سماعه) و سوّم (محمد بن حمران) یا باید جنس را با کیل و وزن خریداری کرد و یا به کیل و وزن فروشنده اعتماد کرد و او را امین شمرد تا رفع غرر شود و جز این راه دیگری نیست. دلالت این روایات بر این که در مکیل و موزون کیل و وزن لازم است و از این طریق باید علم به مثن پیدا شود واضح است. در هر صورت مکیل باید کیل شود و از این حیث مقدارشان معلوم گردد و بیع آنها به نحو گزاف (حدس و تخمینی) جایز نیست حتی مشاهده و دیدن هم کفایت نمی‌کند.

## فهرست مطالب

- ۱- قران کریم.
- ۲- ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، (بی‌تا). **النهاية فی غریب الحدیث و الأثر**، مؤسسه



- مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، چاپ اول.
- ۳- ابن ادریس حلی، محمد بن منصور، (۱۴۱۰). **السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی**. دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوم.
- ۴- ابن الحجاج، مسلم، (بی تا). **الجامع الصحیح المسمی** (صحیح مسلم). دار الجیل بیروت، بیروت.
- ۵- ابن زهره حلبی، حمزه بن علی، (۱۴۱۷). **غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع**. مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، چاپ اول.
- ۶- ابن فارس، احمد، بن زکریا، (۱۴۰۴). **معجم مقائیس اللغة**. انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
- ۷- ابن منظور، ابو الفضل، (۱۴۱۴). **لسان العرب**. دار الفکر للطباع و النشر و التوزیع، بیروت، چاپ سوم.
- ۸- أبو داود، سلیمان بن الأشعث، (بی تا). **سنن أبی داود**. المكتبة العصرية، بیروت.
- ۹- بحرانی، یوسف بن احمد، (۱۴۰۵). **الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة**. دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
- ۱۰- جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۴۱۰). **الصحاح**. دار العلم للملایین، بیروت، چاپ اول.
- ۱۱- حرّاعلی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹). **وسائل الشیعة**. مؤسسه آل البيت علیهم السلام، بیروت، چاپ اول.
- ۱۲- خویی، سید ابو القاسم موسوی، بی تا، **مصباح الفقاهة**. بی جا: بی نا.
- ۱۳- راغب، حسین، (۱۴۱۲). **مفردات ألفاظ القرآن**. دار العلم. لبنان، چاپ اول.
- ۱۴- شهید ثانی، زین الدین، (۱۴۱۲). **الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة**. انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
- ۱۵- شیخ انصاری، مرتضی، (۱۴۱۱). **کتاب المکاسب**. منشورات دار الذخائر، قم، چاپ اول.
- ۱۶- شیخ طوسی، محمد بن حسن، (۱۳۸۷). **المبسوط فی فقه الإمامیة**. المكتبة المرتضویة لإحیاء الآثار الجعفریة، قم، چاپ سوم.
- ۱۷- شیخ طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۰۷). **تهذیب الأحکام**. دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ چهارم.
- ۱۸- علامه حلی، حسن بن یوسف، (۱۴۱۳). **مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة**، دفتر انتشارات

- اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ دوم.
- ۱۹- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷). **الکافی**، دار الکتب الإسلامی، تهران، چاپ چهارم.
- ۲۰- کمپانی اصفهانی، محمد حسین، (۱۴۱۸). **حاشیه کتاب المکاسب** أنوار الهدی، قم، چاپ اول.
- ۲۱- محقق حلّی، جعفر بن حسن، (۱۴۰۸). **شرائع الإسلام**. مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ دوم.
- ۲۲- موسوی خمینی (امام ره)، سید روح الله، (۱۴۲۱). **کتاب البیع**، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، قم، چاپ اول.
- ۲۳- نجفی، محمد حسن، (۱۴۰۴). **جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام**. دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم.

